

Submit Date: 20 February 2026
Revise Date: 22 June 2026
Accept Date: 28 June 2026
Initial Publish: 03 July 2026
Final Publish: 20 February 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Role of Residents of Deteriorated Neighborhoods in Crime Reduction: A Case Study of Isfahan City

Seyed Mahdi Rastegari¹, Mohsen Shekarchizadeh^{1*}, Mehdi Jalilian¹

1. Department of Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran

* Corresponding Author's Email: mohsen.shekarchi@iau.ac.ir

ABSTRACT

Deteriorated urban neighborhoods, due to physical decay, weak public services, narrow and poorly lit passages, abandoned buildings, reduced natural surveillance, poverty, residential instability, and weakened neighborhood relations, are among the urban spaces that may create conditions for disorder, insecurity, and increased opportunities for crime. In such neighborhoods, punitive and police-centered responses, although necessary, are not sufficient to produce sustainable security, because a considerable part of crime-related problems is rooted in the social, environmental, and institutional structure of the neighborhood. This study aims to examine the role of residents of deteriorated neighborhoods in crime reduction, with a case study of Isfahan City. The research is applied in purpose and descriptive-analytical in method. It relies on the theoretical foundations of urban criminology, participatory criminal policy, social prevention, situational prevention, and crime prevention through environmental design. The findings indicate that local residents can contribute to crime reduction at cognitive, communicative, practical, and institutional levels. Identifying unsafe places, reporting crimes and violations, participating in the improvement of the physical environment, demanding street lighting and urban services, forming local assistance groups, cooperating with community-oriented policing, participating in urban decision-making, supporting vulnerable families, and using the capacities of mosques, schools, local councils, and facilitation offices are among the most important dimensions of such participation. The study concludes that crime reduction in the deteriorated neighborhoods of Isfahan requires a participatory, neighborhood-based, socio-spatial, and multi-institutional model. In this model, residents do not replace formal institutions; rather, they act as active partners in the collective production of neighborhood security. Sustainable crime prevention in these areas depends on rebuilding social trust, strengthening informal social control, improving urban spaces, protecting civic participation, and ensuring institutional responsiveness.

Keywords: *Public Participation, Deteriorated Urban Areas, Crime Reduction, Participatory Criminal Policy, Neighborhood Security, Isfahan City*

How to cite: Rastegari, S. M., Shekarchizadeh, M., & Jalilian, M. (2027). The Role of Residents of Deteriorated Neighborhoods in Crime Reduction: A Case Study of Isfahan City. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(6), 1-20.



تاریخ ارسال: ۱ اسفند ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۱ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۷ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۱۲ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

نقش مردم محلات فرسوده در کاهش جرم؛ مطالعه موردی شهر اصفهان

سید مهدی رستگاری^۱، محسن شکرچی زاده^{۱*}، مهدی جلیلیان^۱

۱. گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: mohsen.shekarchi@iau.ac.ir

چکیده

بافت‌های فرسوده شهری به دلیل فرسودگی کالبدی، ضعف خدمات عمومی، معابر باریک و کم‌نور، خانه‌های رهاشده، کاهش نظارت طبیعی، فقر، بیثباتی سکونت و تضعیف روابط همسایگی، از جمله فضاهایی هستند که می‌توانند زمینه‌ساز افزایش بینظمی، احساس ناامنی و فرصت‌های ارتکاب جرم شوند. در چنین محلاتی، واکنش کیفری و انتظامی، هرچند ضروری است، به‌تنهایی برای ایجاد امنیت پایدار کافی نیست؛ زیرا بخشی از علل جرم در ساختار اجتماعی، محیطی و نهادی محله ریشه دارد. پژوهش حاضر با هدف تبیین نقش مردم محلات فرسوده در کاهش جرم، با مطالعه موردی شهر اصفهان، انجام شده است. این پژوهش از نظر هدف کاربردی و از نظر روش توصیفی - تحلیلی است و با تکیه بر مبانی جرم‌شناسی شهری، سیاست جنایی مشارکتی، پیشگیری اجتماعی، پیشگیری وضعی و رویکرد طراحی محیطی به تحلیل موضوع می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مردم محله می‌توانند در چهار سطح شناختی، ارتباطی، عملی و نهادی در کاهش جرم نقش‌آفرینی کنند. شناخت نقاط ناامن، گزارش‌دهی جرائم و تخلفات، مشارکت در بهسازی محیط فیزیکی، مطالبه روشنایی و خدمات شهری، تشکیل گروه‌های همیاری محلی، همکاری با پلیس محله‌محور، حضور در تصمیم‌گیری‌های شهری، حمایت از خانوادگی‌های آسیب‌پذیر و استفاده از ظرفیت مساجد، مدارس، شوراهای محلی و دفاتر تسهیلگری از مهمترین ابعاد این مشارکت است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که کاهش جرم در بافت‌های فرسوده اصفهان نیازمند الگوی مشارکتی، محله‌محور، اجتماعی - فضایی و چندنهادی است. در این الگو، مردم نه جایگزین نهادهای رسمی، بلکه شریک فعال تولید امنیت محله‌ای هستند.

کلیدواژگان: مشارکت مردمی، بافت فرسوده، کاهش جرم، سیاست جنایی مشارکتی، امنیت محله‌ای، شهر اصفهان

نحوه استناددهی: رستگاری، سید مهدی، شکرچی زاده، محسن، و جلیلیان، مهدی. (۱۴۰۶). نقش مردم محلات فرسوده در کاهش جرم؛ مطالعه موردی شهر اصفهان. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۶)، ۱-۲۰.



مقدمه

امنیت شهری از بنیادیترین نیازهای زندگی جمعی و از مهمترین شاخصهای کیفیت زیست در شهر معاصر است. شهروندان زمانی میتوانند از حقوق فردی و اجتماعی خود بهره‌مند شوند که در محیط زندگی، کار، رفت‌وآمد و تعاملات روزمره احساس آرامش، پیش‌بینی‌پذیری و اعتماد داشته باشند. امنیت در معنای دقیق خود صرفاً به نبود جرم محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه‌های از شرایط عینی و ذهنی را دربرمیگیرد که در آن شهروندان نسبت به جان، مال، حیثیت، آزادی رفت‌وآمد، استفاده از فضاهای عمومی و امکان مشارکت در زندگی اجتماعی احساس اطمینان میکنند. از این منظر، مفهوم امنیت با آرامش روانی، رهایی از ترس، اعتماد به نظم اجتماعی و اطمینان نسبت به حمایت نهادهای عمومی پیوند دارد و نمیتوان آن را تنها با شاخصهای رسمی جرم یا آمارهای انتظامی توضیح داد (Mirarab, 2000). در شهرهایی که مردم حتی بدون تجربه مستقیم بزه‌دیدگی، به دلیل تاریکی معابر، فضاهای رهاشده، حضور افراد مزاحم، خرابی محیط، نبود خدمات عمومی یا ضعف پاسخگویی نهادهای رسمی احساس ناامنی میکنند، کیفیت زندگی شهری کاهش مییابد و روابط اجتماعی به سوی انزوا، بیاعتمادی و کناره‌گیری حرکت میکند. بنابراین، امنیت محله‌های نه فقط موضوعی انتظامی، بلکه مسئله‌های اجتماعی، کالبدی، حقوقی و مدیریتی است که با سرمایه اجتماعی، عدالت شهری، بازآفرینی محلات و سیاست جنایی پیوند مستقیم دارد. بافتهای فرسوده و ناکارآمد شهری از جمله فضاهایی هستند که مسئله امنیت در آنها اهمیت مضاعف پیدا میکند. این بافتهای معمولاً دارای ویژگیهایی مانند فرسودگی بناها، معابر باریک و پیچدرپیچ، ضعف روشنایی، کمبود خدمات عمومی، نبود فضاهای فراغتی سالم، خانههای متروکه، زمینهای رهاشده، کاهش نظارت طبیعی و ضعف ارتباطات همسایگی هستند. چنین ویژگیهایی سبب میشود برخی بخشهای محله به فضاهایی بیدفاع و کم‌نظارت تبدیل شوند

و امکان وقوع جرائم خرد، سرقت، خریدوفروش مواد مخدر، مزاحمتهای خیابانی، نزاع، تخریب اموال عمومی و سایر اشکال بینظمی افزایش یابد. مطالعات جرم‌شناسی شهری نشان داده‌اند که جرم به‌طور تصادفی در شهر توزیع نمیشود، بلکه در برخی نقاط و محلات، به دلیل ترکیب عوامل اجتماعی، اقتصادی و کالبدی، تمرکز بیشتری پیدا میکند (Shaw & McKay, 1942). از همین رو، بررسی نقش مکان در وقوع جرم، یکی از محورهای اصلی تحلیل جرم‌شناختی در شهر است و نمیتوان سیاستگذاری کیفی و شهری را بدون توجه به ویژگیهای فضایی محله طراحی کرد. در این میان، رابطه میان مکان و جرم در مطالعات داخلی نیز مورد توجه قرار گرفته و نشان داده شده است که سازمان فضایی شهر، نوع کاربری اراضی، وضعیت معابر و کیفیت محیط میتواند در شکلگیری فرصتهای بزهکاری نقش داشته باشد (Ahmadabadi et al., 2008).

شهر اصفهان به عنوان یکی از شهرهای تاریخی و فرهنگی ایران، واجد محلاتی است که از یک سو بخشی از حافظه تاریخی، هویت فرهنگی و ساختار اجتماعی شهر را تشکیل میدهند و از سوی دیگر، در برخی قسمتها با فرسودگی کالبدی، ضعف زیرساخت، مهاجرت‌پذیری، کاهش توان اقتصادی ساکنان و نارسایی خدمات عمومی روبه‌رو هستند. مسئله جرم در این محلات را نمیتوان فقط از منظر مجازات، گشت انتظامی یا مداخله قضایی پس از وقوع جرم تحلیل کرد، زیرا بسیاری از زمینهای جرم پیش از آنکه به مرحله ارتکاب برسند، در ساختار اجتماعی و محیطی محله شکل میگیرند. اگر کوچهای تاریک باشد، خانههای متروکه محل تجمع افراد آسیبزا شود، ساکنان نسبت به یکدیگر بیاعتماد باشند، خانواده‌های آسیب‌پذیر بدون حمایت رها شوند، جوانان از فضای فراغتی سالم محروم باشند و مردم احساس کنند گزارش آنان به نهادهای رسمی بی‌نتیجه میماند، امکان شکلگیری چرخه ناامنی افزایش مییابد. در چنین شرایطی، سیاست کیفی پستی هرچند

ضروری است، اما کافی نیست؛ زیرا جرم در بسیاری از موارد حاصل ترکیب فرصت، ضعف نظارت و زمینهای اجتماعی است. نظریه فعالیت روزمره نیز بر همین نکته تأکید دارد که جرم زمانی رخ میدهد که بزهکار بالقوه، هدف مناسب و نبود نگهبان مؤثر در یک زمان و مکان با یکدیگر تلاقی کنند (Cohen & Felson, 1979). مردم محله در این میان میتوانند بخشی از «نگهبانان مؤثر» باشند، البته نه به معنای مداخله خودسرانه یا برخورد مستقیم با مجرمان، بلکه از طریق حضور اجتماعی، گزارشدهی، مطالبهگری، مراقبت مدنی، تقویت روابط همسایگی و همکاری با نهادهای قانونی.

مسئله اصلی مقاله حاضر آن است که مردم محلات فرسوده شهر اصفهان چگونه میتوانند در کاهش جرم مشارکت کنند و این مشارکت از چه مسیرهایی باید سازماندهی شود تا هم مؤثر باشد و هم با اصول حقوق شهروندی و سیاست جنایی قانونی سازگار بماند. در بسیاری از برنامههای شهری، مردم بیشتر به عنوان دریافتکنندگان خدمات، مخاطبان طرحهای نوسازی یا قربانیان ناامنی شناخته میشوند، در حالی که آنان به دلیل تجربه زیسته، شناخت دقیق از محیط، آگاهی از نقاط ناامن، آشنایی با خانوادههای آسیبپذیر، اطلاع از رفتارهای مزاحم و ارتباط با نهادهای محلی، ظرفیت مهمی برای پیشگیری از جرم دارند. جین جیکوبز با تأکید بر مفهوم «چشمهای خیابان» نشان داد که حضور فعال و پیوسته مردم در فضاهای عمومی، یکی از عناصر مهم نظارت طبیعی و کنترل اجتماعی در شهر است (Jacobs, 1961).

این ایده در محلات فرسوده اصفهان اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا بسیاری از نقاط ناامن، قبل از آنکه در آمار رسمی جرم ظاهر شوند، در تجربه روزمره ساکنان شناخته میشوند. مردم میدانند کدام گذر در شب ناامنتر است، کدام خانه رها شده به محل تجمع تبدیل شده، کدام مسیر برای کودکان و زنان نامطمئن است و کدام بخش محله نیازمند روشنایی، پاکسازی یا حضور فعالتر نهادهای رسمی است.

ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی میشود که جرم در بافتهای فرسوده فقط یک مسئله کیفری نیست، بلکه با عدالت شهری، حق بر امنیت، اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی و توسعه پایدار شهری ارتباط دارد. اگر امنیت محلهای تضعیف شود، ساکنان توانمندتر به خروج از محله تمایل پیدا میکنند و محله بیش از گذشته در چرخه فرسودگی، فقر، بینظمی و کاهش سرمایه اجتماعی گرفتار میشود. در چنین وضعی، محله نه تنها از نظر کالبدی فرسوده میماند، بلکه از نظر اجتماعی نیز دچار تضعیف روابط همسایگی و کاهش ظرفیت اقدام جمعی میشود. جامعهشناسی شهری نشان میدهد که فقر، تراکم جمعیت، ضعف خدمات، مهاجرت و حاشیهنشینی میتوانند در صورت نبود سیاستهای حمایتی، زمینه آسیبهای اجتماعی را افزایش دهند (Tabrizi, 2013). از سوی دیگر، پیشگیری از جرم از طریق مشارکت مردم، نسبت به پاسخ کیفری پس از وقوع جرم، کمهزینهتر، انسانیتر و پایدارتر است. جرمانگاری و مجازات برای حفظ نظم اجتماعی ضروریاند، اما حقوق کیفری زمانی وارد عمل میشود که رفتار مجرمانه واقع شده باشد و قانون برای آن ضمانت اجرای کیفری تعیین کرده باشد (Ardabili, 2017). سیاست جنایی کارآمد باید پیش از وقوع جرم، فرصتها و زمینهای بزهکاری را کاهش دهد و این امر بدون مشارکت مردم محله امکانپذیر نیست.

هدف این مقاله تبیین نقش مردم محلات فرسوده شهر اصفهان در کاهش جرم و ارائه تحلیلی محلهمحور از ظرفیتهای اجتماعی، محیطی، حقوقی و نهادی مشارکت شهروندان در پیشگیری از جرم است. مقاله بر این فرض استوار است که مشارکت سازمانیافته مردم، از طریق افزایش نظارت غیررسمی، تقویت سرمایه اجتماعی، بهبود محیط فیزیکی، همکاری با نهادهای رسمی، حمایت از گروههای آسیبپذیر و حضور در تصمیمگیریهای شهری، میتواند به کاهش فرصتهای ارتکاب جرم و افزایش احساس امنیت کمک کند. این هدف ناظر بر آن است که مردم محله نه به عنوان جایگزین

میدهد که بزهکاری در شهرها به شکل تصادفی توزیع نمیشود، بلکه برخی مناطق شهری به دلیل فقر، مهاجرت، تراکم جمعیت، بیثباتی سکونت و ضعف نهادهای محلی بیشتر در معرض جرم قرار میگیرند (Shaw & McKay, 1942). در چنین مناطقی، پیوندهای اجتماعی ضعیف میشود، کنترل غیررسمی کاهش مییابد و مردم نسبت به سرنوشت جمعی محله بیتفاوتتر میشوند. این نظریه برای تحلیل محلات فرسوده اصفهان اهمیت دارد، زیرا بسیاری از ویژگیهای این محلات مانند جاهجایی جمعیت، ضعف خدمات، خانهای رهاشده، فقر و کاهش اعتماد اجتماعی میتواند به تضعیف نظم محلهای منجر شود. هنگامی که ساکنان محله یکدیگر را نمیشناسند، نسبت به مشکلات مشترک احساس مسئولیت نمیکند و از نهادهای رسمی پاسخ مؤثر دریافت نمیکند، زمینه بیتفاوتی اجتماعی فراهم میشود. در مقابل، اگر روابط همسایگی تقویت شود، اعتماد اجتماعی افزایش یابد و مردم در قالب شبکههای محلی با یکدیگر همکاری کنند، ظرفیت کنترل غیررسمی افزایش پیدا میکند.

نظریه کنترل اجتماعی نیز مبنای مهمی برای فهم نقش مردم در کاهش جرم است. این نظریه بر آن است که پیوندهای اجتماعی، تعلق خانوادگی و محلهای، تعهد به ارزشهای مشترک، مشارکت در فعالیتهای اجتماعی و باور به هنجارهای پذیرفتهشده، احتمال گرایش به رفتار مجرمانه را کاهش میدهد (Hirschi, 1969). در محلهای که مردم با یکدیگر ارتباط دارند، نسبت به کودکان و نوجوانان بیتفاوت نیستند، خانوادههای آسیبپذیر را میشناسند، در برابر بینظمیهای آشکار سکوت مطلق نمیکند و با نهادهای مسئول ارتباط دارند، امکان کنترل اجتماعی غیررسمی بیشتر است. این کنترل به معنای سرکوب، خشونت یا مداخله خودسرانه نیست، بلکه به معنای وجود شبکههای از روابط، حساسیتها، مراقبتها و هنجارهاست که ارتکاب جرم را دشوارتر میکند. در محلات فرسوده، کاهش کنترل اجتماعی ممکن است از فقر، بیثباتی

دولت، پلیس یا دستگاه قضایی، بلکه به عنوان شریک اجتماعی سیاست جنایی و مدیریت شهری شناخته شوند. بر این اساس، مقاله حاضر تلاش میکند نشان دهد که در محلات فرسوده اصفهان، امنیت پایدار زمانی حاصل میشود که بازآفرینی کالبدی با بازآفرینی اجتماعی، تقویت اعتماد عمومی، مشارکت محلهای و پاسخگویی نهادی همراه شود.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

تحلیل نقش مردم محلات فرسوده در کاهش جرم، نیازمند تکیه بر مبانی نظری چندگانه است؛ زیرا جرم در شهر فقط حاصل اراده فردی بزهکار نیست، بلکه در بسیاری موارد با ساختارهای اجتماعی، کیفیت محیط، فرصتهای بزهکاری، سطح نظارت رسمی و غیررسمی، سرمایه اجتماعی و نحوه حکمرانی محلی ارتباط دارد. سیاست جنایی در معنای سنتی بیشتر با جرمانگاری، تعقیب، محاکمه و مجازات شناخته میشد، اما رویکردهای جدید سیاست جنایی، علاوه بر پاسخ کیفری، به پیشگیری اجتماعی، پیشگیری وضعی، عدالت ترمیمی، مشارکت جامعه مدنی، مدیریت شهری و اصلاح زمینهای جرمزا نیز توجه دارند (Najafi, 2011). بر همین اساس، سیاست جنایی مشارکتی بر این مبنا شکل میگیرد که کنترل جرم فقط مسئولیت دولت نیست، بلکه جامعه، خانواده، محله، مدرسه، مسجد، شهرداری، پلیس، نهادهای حمایتی و سازمانهای محلی نیز در تولید امنیت نقش دارند. این رویکرد البته به معنای واگذاری وظیفه امنیت به مردم نیست، بلکه به معنای شناسایی ظرفیت جامعه محلی در کنار مسئولیتهای قانونی و نهادی حکومت است. در محلات فرسوده، این مسئله اهمیت بیشتری دارد، زیرا ساکنان محله به جزئیاتی دسترسی دارند که نهادهای رسمی بدون همکاری آنان قادر به شناخت دقیق آن نیستند.

نخستین مبنای نظری مهم در این زمینه، نظریه بیسازمانی اجتماعی است که ریشه در مطالعات مکتب شیکاگو دارد. این نظریه نشان

سکونت، مهاجرت، ضعف آموزش و بیاعتمادی ناشی شود. به همین دلیل، برنامه‌های کاهش جرم در این محلات باید فراتر از افزایش حضور انتظامی حرکت کرده و بر تقویت روابط اجتماعی، تعلق محله‌ای و مشارکت ساکنان تمرکز کنند.

نظریه سرمایه اجتماعی نیز به‌طور مستقیم با موضوع مقاله ارتباط دارد. سرمایه اجتماعی به شبکه روابط، اعتماد، هنجارهای همکاری و ظرفیت اقدام جمعی در یک جامعه اشاره دارد (Putnam, 2000). محله‌ای که در آن مردم یکدیگر را می‌شناسند، به هم اعتماد دارند، نسبت به مشکلات مشترک حساساند و برای حل مسائل محلی همکاری می‌کنند، از سرمایه اجتماعی بیشتری برخوردار است. این سرمایه می‌تواند در کاهش جرم نقش مهمی داشته باشد، زیرا اعتماد میان مردم و اعتماد میان مردم و نهادهای رسمی، گزارشدهی، حمایت از قربانیان، مراقبت از فضاهای عمومی و مشارکت در تصمیم‌گیری را تسهیل می‌کند. مفهوم کارآمدی جمعی نیز نشان می‌دهد که ترکیب انسجام اجتماعی و آمادگی ساکنان برای مداخله غیررسمی در جهت خیر عمومی، با کاهش جرم در محلات ارتباط دارد (Sampson et al., 1997). در محلات فرسوده، اگر سرمایه اجتماعی کاهش یابد، مردم کمتر حاضر میشوند تخلفات را گزارش کنند، کمتر در برنامه‌های محلی شرکت می‌کنند، نسبت به فضاهای عمومی احساس مالکیت ندارند و در برابر آسیب‌پذیری کودکان و نوجوانان بیتفاوت‌تر میشوند. بنابراین، کاهش جرم در چنین محلاتی مستلزم بازسازی اعتماد و تقویت ظرفیت اقدام جمعی است.

از منظر جرم‌شناسی محیطی، نظریه فضاهای قابل دفاع نقش مهمی در تحلیل بافتهای فرسوده دارد. این نظریه بر آن است که طراحی محیط شهری می‌تواند رفتارهای مجرمانه را تسهیل یا محدود کند و فضاهایی که دارای روشنایی مناسب، مرزبندی روشن، امکان نظارت طبیعی، حس مالکیت جمعی و نگهداری مناسب هستند، کمتر مستعد جرم‌اند (Newman, 1972). در مقابل، فضاهای

تاریک، ره‌اشده، فاقد نظارت، بدون مالکیت‌پذیری اجتماعی و دارای نقاط کور، فرصت بیشتری برای ارتکاب جرم فراهم می‌کنند. این مبنا در محلات فرسوده اصفهان کاربرد مستقیم دارد، زیرا معابر باریک، خانه‌های متروکه، خرابه‌ها، زمینهای بیاستفاده، ضعف روشنایی و نبود فعالیت اجتماعی در برخی ساعات می‌تواند احساس ناامنی و فرصت جرم را افزایش دهد. رویکرد پیشگیری از جرم از طریق طراحی محیطی نیز با تأکید بر نظارت طبیعی، کنترل دسترسی، تقویت قلمروپذیری، نگهداری فضا و فعالسازی محیط، نشان می‌دهد که اصلاح کالبدی می‌تواند در کاهش فرصتهای جرم مؤثر باشد (Crowe, 2000). با این حال، این رویکرد زمانی در محلات فرسوده موفق خواهد بود که با مشارکت مردم همراه شود؛ زیرا ساکنان بیش از هر کارشناس بیرونی میدانند کدام نقطه در عمل ناامن است و کدام مداخله واقعاً به نیاز محله پاسخ می‌دهد. مفهوم «چشمهای خیابان» در اندیشه جیکوبز نیز برای فهم مشارکت مردمی در امنیت محله‌ای اهمیت دارد. جیکوبز نشان داد که زنده بودن فضاهای شهری، حضور مستمر مردم، تنوع کاربریها و امکان دیده شدن رفتارها، خود نوعی نظارت طبیعی ایجاد میکند (Jacobs, 1961). محله‌ای که خیابانهای آن خالی، تاریک، بیاستفاده و فاقد فعالیت اجتماعی باشد، احساس ناامنی بیشتری ایجاد میکند؛ اما محله‌ای که مردم در آن حضور دارند، مغازه‌ها فعالاند، کودکان و سالمندان در فضاهای عمومی دیده میشوند و ساکنان نسبت به محیط خود حساساند، از سطح بالاتری از امنیت برخوردار میشوند. این ایده در محلات فرسوده اصفهان به این معناست که احیای اجتماعی فضاها به اندازه اصلاح کالبدی اهمیت دارد. روشنایی معابر، پاکسازی خرابه‌ها و اصلاح مسیرها زمانی بیشترین اثر را دارند که به افزایش حضور سالم مردم، تقویت فعالیت‌های محلی و کاهش ره‌اشدگی فضا منجر شوند. از همین رو، مردم محله در فرایند شناسایی، طراحی، اجرا و نگهداری پروژه‌های محیطی باید مشارکت داشته باشند.

آسیبپذیری محله را افزایش دهد (Ziari, 2016). از سوی دیگر، پژوهشهایی در زمینه طراحی محیطی نشان دادهاند که اصلاح کالبدی، افزایش دیدپذیری، نورپردازی، حذف نقاط کور و طراحی مناسب فضاهای عمومی میتواند در افزایش امنیت شهری و کاهش فرصتهای جرم مؤثر باشد (Bayat Rostami, 2010). با وجود این، بخش مهمی از پژوهشهای موجود بیشتر بر کالبد، فضا یا سیاستهای عمومی تمرکز کردهاند و نقش مردم محله به عنوان کنشگران فعال پیشگیری از جرم، بهویژه در بافتهای فرسوده اصفهان، نیازمند تحلیل مستقل و منسجم است.

روش پژوهش و زمینه مطالعه موردی شهر اصفهان

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی - تحلیلی است و بر تحلیل نقش مردم محلات فرسوده در کاهش جرم با تأکید بر شهر اصفهان تمرکز دارد. انتخاب روش توصیفی - تحلیلی با ماهیت موضوع سازگار است، زیرا مسئله مورد بررسی فقط یک پدیده آماری یا صرفاً حقوقی نیست، بلکه در پیوند میان جرم، فضا، جامعه محلی، مدیریت شهری و سیاست جنایی شکل میگیرد. در چنین موضوعی، باید از یک سو مفاهیم نظری و مبانی جرمشناختی تحلیل شود و از سوی دیگر، ویژگیهای محلی، تجربه زیسته ساکنان و ساختار نهادی شهر مورد توجه قرار گیرد. مقاله حاضر از دادهها و محتوای مرتبط با رساله مورد استفاده بهره میگیرد، اما مطالب غیرمرتبط با مسئله اصلی، یعنی نقش مردم محلات فرسوده در کاهش جرم، کنار گذاشته شده است. تمرکز مقاله بر آن دسته از دادهها، تحلیلها و شواهدی است که به فهم مشارکت مردمی، امنیت محلهای، بافت فرسوده، نهادهای محلی و سیاست جنایی مشارکتی کمک میکند.

در این پژوهش، مطالعات کتابخانهای و تحلیل اسنادی برای تبیین مبانی نظری، مفاهیم حقوقی و جرمشناختی، نظریههای محیطی و اجتماعی جرم و جایگاه مشارکت مردم در پیشگیری از جرم مورد استفاده قرار گرفته است. در بخش نظری، از منابع مربوط به

پیشگیری از جرم در محلات فرسوده را همچنین باید از منظر پیشگیری اجتماعی تحلیل کرد. پیشگیری اجتماعی بر کاهش زمینهای فردی و اجتماعی بزهکاری تمرکز دارد و از طریق آموزش، توانمندسازی، حمایت از خانواده، مداخله در وضعیت کودکان و نوجوانان، کاهش فقر، افزایش مهارتهای زندگی و تقویت نهادهای محلی عمل میکند (Paknahad, 2015). در محلات فرسوده، کودکان و نوجوانان ممکن است به دلیل فقر، ترک تحصیل، کمبود فضای فراغت سالم، خشونت خانوادگی، اعتیاد در محیط پیرامون یا معاشرتها پرخطر، بیشتر در معرض آسیب باشند. بنابراین، کاهش جرم در این محلات فقط با اصلاح معابر یا افزایش گشت انتظامی حاصل نمیشود، بلکه باید با آموزش خانوادهها، تقویت مدارس، ایجاد برنامههای فرهنگی و ورزشی، حمایت از گروههای آسیبپذیر و توسعه خدمات اجتماعی همراه باشد. سیاست جنایی مشارکتی در این زمینه میتواند میان پیشگیری اجتماعی، مدیریت شهری و مشارکت مردم پیوند برقرار کند (Abbasi, 2022).

پیشینه پژوهشهای داخلی نیز نشان میدهد که میان ساختار فضایی شهر و جرم ارتباط معناداری وجود دارد. برخی پژوهشها رابطه میان مکان و جرم را در قالب تحلیلهای جغرافیایی و اجتماعی بررسی کردهاند و نشان دادهاند که جرم در شهرها تابع کیفیت محیط، نوع کاربری، تراکم و وضعیت اجتماعی محلات است (Ahmadabadi et al., 2008). همچنین رابطه میان نوع و میزان کاربری اراضی شهری با شکلگیری فضایی بزهکاری مورد مطالعه قرار گرفته و آشکار شده است که کاربریهای ناسازگار، فضاهای رهاشده و ضعف نظارت میتواند الگوی جرم را در شهر تغییر دهد (Kalantari & Jabbari, 2013). مطالعات مربوط به فضاهای بیدفاع شهری نیز بر این نکته تأکید کردهاند که نبود روشنایی، ضعف قلمروپذیری، فضاهای متروک، معابر کمظرات و فقدان حضور فعال شهروندان میتواند احساس ناامنی و

سطح محلی نیازمند هماهنگی نهادی، صلاحیت روشن، پاسخگویی و ارتباط مؤثر میان مردم و اداره است (Tabatabaei, 2023).

اصفهان به دلیل پیشینه تاریخی، ساختار محله‌های و وجود بافت‌های قدیمی، نمونه مناسبی برای تحلیل نقش مردم در کاهش جرم در محلات فرسوده است. برخی محلات این شهر، افزون بر ارزش تاریخی و فرهنگی، با مشکلاتی مانند فرسودگی بناها، تراکم جمعیت، ضعف خدمات شهری، خانه‌های متروکه، معابر کمعرض، کمبود روشنایی و کاهش فعالیت اجتماعی در برخی فضاها مواجه‌اند. این ویژگیها لزوماً به معنای جرم‌خیز بودن همه بخش‌های بافت فرسوده نیست، بلکه نشان می‌دهد برخی شرایط محیطی و اجتماعی می‌تواند فرصت‌های بزهکاری یا احساس ناامنی را افزایش دهد. جرم‌شناسی شهری تأکید می‌کند که باید میان ویژگی‌های مکان و الگوهای جرم ارتباط برقرار کرد و از تحلیل‌های کلی و غیرمکانی پرهیز نمود (Kalantari & Jabbari, 2013). در این چارچوب، محله به عنوان واحد تحلیل اهمیت دارد؛ زیرا تجربه ناامنی برای شهروندان در سطح خیابان، کوچه، میدان، گذر، خانه متروکه، مسیر مدرسه یا فضای عمومی رخ می‌دهد، نه در سطح انتزاعی شهر.

در بررسی زمینه مطالعه، باید توجه داشت که بافت‌های فرسوده اصفهان فقط با شاخص‌های کالبدی شناخته نمی‌شوند. فرسودگی کالبدی زمانی به مسئله امنیتی تبدیل می‌شود که با کاهش سرمایه اجتماعی، ضعف خدمات عمومی، فقر، بیثباتی سکونت، مهاجرت‌پذیری، کاهش اعتماد به نهادهای رسمی و نبود برنامه‌های فرهنگی و حمایتی همراه شود. جامعه‌شناسی شهری نشان می‌دهد که آسیب‌های اجتماعی در شهر، اغلب حاصل ترکیب فشارهای اقتصادی، ضعف پیوندهای اجتماعی، محرومیت خدماتی و بیثباتی فضایی است (Tabrizi, 2013). در چنین شرایطی، خانه متروکه فقط یک بنای مخروبه نیست، بلکه می‌تواند به نشانه‌ای از رهاشدگی

سیاست جنایی، پیشگیری از جرم، جرم‌شناسی شهری، سرمایه اجتماعی، کنترل اجتماعی و طراحی محیطی استفاده شده است. استفاده از این منابع ضروری است، زیرا تحلیل جرم در محلات فرسوده بدون اتکا به نظریه‌های مکان‌محور و جامعه‌محور ناقص خواهد بود. برای مثال، نظریه فعالیت روزمره کمک می‌کند نقش نبود نگهبان مؤثر در شکل‌گیری فرصت جرم توضیح داده شود (Cohen & Felson, 1979). نظریه فضا‌های قابل دفاع نشان می‌دهد چگونه کیفیت طراحی و مالکیت‌پذیری فضا می‌تواند بر امنیت اثر بگذارد (Newman, 1972)، و نظریه سرمایه اجتماعی توضیح می‌دهد که چرا اعتماد، ارتباطات همسایگی و همکاری جمعی می‌تواند در کاهش جرم اهمیت داشته باشد (Putnam, 2000). در کنار این مبانی، منابع داخلی مرتبط با سیاست جنایی و پیشگیری نیز برای بومی‌سازی تحلیل مورد استفاده قرار گرفته‌اند، زیرا ساختار حقوقی و نهادی ایران ویژگی‌هایی دارد که باید در طراحی الگوی مشارکت محله‌ای لحاظ شود (Abbasi, 2022). جامعه مورد مطالعه در این مقاله، ساکنان محلات فرسوده شهر اصفهان و همچنین نهادها و کنشگران محلی مرتبط با امنیت و مدیریت شهری هستند. مردم محله در این پژوهش فقط به عنوان پاسخگوی پرسشنامه یا موضوع مطالعه دیده نمی‌شوند، بلکه به عنوان منبع شناخت محلی، عامل نظارت غیررسمی، مطالبه‌گر خدمات شهری، شریک نهادهای رسمی و بخشی از شبکه پیشگیری از جرم تحلیل می‌شوند. علاوه بر ساکنان، نقش مدیران شهری، کارشناسان، شوراهای محلی، معتمدان، مساجد، مدارس، دفاتر تسهیلگری، نیروهای انتظامی و نهادهای حمایتی نیز در فهم مسئله اهمیت دارد. ساختار اداری و شهری ایران به گونه‌ای است که امور محلی میان نهادهای متعدد تقسیم شده و هماهنگی میان شهرداری، شورا، پلیس، دستگاه قضایی، نهادهای حمایتی و نهادهای فرهنگی برای اجرای سیاست‌های محله‌محور ضرورت دارد. حقوق اداری نیز نشان می‌دهد که تحقق سیاست‌های عمومی در

گزارشدهی امن و محرمانه میتواند موجب شناسایی سریع نقاط جرمخیز شود؛ مشارکت در روشنایی و پاکسازی فضاهای رهاسده میتواند فرصت جرم را کاهش دهد؛ تقویت روابط همسایگی میتواند کنترل غیررسمی را افزایش دهد؛ و حضور در تصمیمگیری شهری میتواند سیاستهای بازآفرینی را با نیاز واقعی محله هماهنگ کند. پیشگیری اجتماعی نیز بر این نکته تأکید دارد که کاهش جرم بدون مشارکت خانواده، مدرسه، محله و نهادهای اجتماعی پایدار نخواهد بود (Paknahad, 2015).

محدودیت مهم در مطالعه جرم در بافتهای فرسوده آن است که آمار رسمی جرم معمولاً بهطور دقیق و تفکیکشده بر اساس محدودیتهای محلهای و بافتهای فرسوده در دسترس نیست. افزون بر آن، بسیاری از جرائم خرد، مزاحمتها، بینظمیها یا ترسهای روزمره ممکن است هرگز به صورت رسمی گزارش نشوند. به همین دلیل، مقاله حاضر بیش از آنکه مدعی سنجش آماری دقیق میزان جرم در همه محلات فرسوده اصفهان باشد، در پی تبیین سازوکارهای مشارکت مردم در کاهش جرم و تحلیل ظرفیتهای محلهای برای پیشگیری است. این رویکرد با هدف مقاله هماهنگ است، زیرا هدف اصلی ارائه تحلیلی کاربردی و سیاستگذارانه از نقش مردم است، نه صرفاً اندازهگیری آماری جرم. بر این اساس، مقاله از ترکیب مبانی نظری، شواهد محلی، تحلیل اسنادی و دادههای مرتبط با تجربه زیسته ساکنان استفاده میکند تا نشان دهد چگونه میتوان مشارکت مردم را به صورت قانونی، ایمن، سازمانیافته و مؤثر در خدمت کاهش جرم در محلات فرسوده اصفهان قرار داد.

ابعاد نقش مردم و نهادهای محلی در کاهش جرم

نقش مردم در کاهش جرم در محلات فرسوده را باید نقشی چندبعدی دانست، زیرا مشارکت شهروندان فقط به گزارش دادن جرم یا همکاری موردی با پلیس محدود نمیشود. مردم محله میتوانند در شناخت مسئله، انتقال اطلاعات، مراقبت اجتماعی،

محله تبدیل شود؛ کوچه تاریک فقط مشکل روشنایی نیست، بلکه میتواند ترس از جرم را افزایش دهد؛ نبود فضای فراغتی برای جوانان فقط کمبود خدمات فرهنگی نیست، بلکه ممکن است زمینه معاشرتهای پرخطر را تقویت کند. بنابراین، تحلیل نقش مردم باید همزمان به ابعاد کالبدی، اجتماعی، فرهنگی و نهادی توجه کند.

یکی از محورهای مهم در روش این پژوهش، توجه به ادراک امنیت است. در بسیاری از موارد، آمار رسمی جرم نمیتواند تمام واقعیت ناامنی محلهای را نشان دهد، زیرا بخشی از جرائم گزارش نمیشوند، برخی بینظمیها به سطح جرم رسمی نمیرسند و بخشی از تجربه ناامنی در قالب ترس، اجتناب از حضور در فضا یا بیاعتمادی به محیط ظاهر میشود. احساس امنیت از تجربه زیسته شهروندان، مشاهده بینظمی، کیفیت محیط، اعتماد به پلیس، روابط همسایگی و میزان حضور مردم در فضاهای عمومی اثر میپذیرد (Mirarab, 2000). از همین رو، پژوهش حاضر بر این فرض روششناختی استوار است که برای فهم نقش مردم در کاهش جرم، نباید فقط به دادههای رسمی بسنده کرد، بلکه باید تجربه محلی، مشاهده میدانی، شناخت ساکنان و ارزیابی کیفی محیط را نیز در نظر گرفت. این رویکرد با ادبیات جرمشناسی محیطی نیز سازگار است؛ زیرا بسیاری از نقاط ناامن و فضاهای بیدفاع ابتدا در تجربه روزمره مردم شناخته میشوند و سپس ممکن است در دادههای رسمی انعکاس یابند.

در این مقاله، دادههای مرتبط با مشارکت مردم در چند محور تحلیل میشود: گزارشدهی جرائم و تخلفات، شناسایی نقاط ناامن، مشارکت در بهسازی محیط فیزیکی، همکاری با پلیس و شهرداری، حضور در تصمیمگیریهای محلهای، نقش مساجد و مدارس، ظرفیت معتمدان و شوراهای محلی، حمایت از خانوادههای آسیبپذیر، آموزش پیشگیرانه و حل اختلافات خرد. هر یک از این محورها نشاندهنده سطحی از مشارکت است که میتواند مستقیم یا غیرمستقیم به کاهش جرم منجر شود. برای نمونه،

اصلاح محیط، آموزش، حمایت از گروههای آسیبپذیر، حل اختلافات خرد، مطالبه خدمات شهری و ارزیابی عملکرد نهادها نقش داشته باشند. اهمیت این نقش از آنجا ناشی میشود که ساکنان محله نسبت به محیط زندگی خود شناختی دارند که هیچ نهاد بیرونی به همان اندازه از آن برخوردار نیست. آنان میدانند کدام کوچه در شب خلوت و ناامن است، کدام خانه متروکه به محل تجمع افراد تبدیل شده، کدام زمین رها شده منشأ بینظمی است، کدام مسیر برای کودکان و سالمندان خطرناک است و کدام بخش محله به دلیل نبود روشنایی یا نبود حضور اجتماعی، احساس ناامنی ایجاد میکند. این شناخت محلی، اگر در ساختار رسمی سیاستگذاری شهری و جنایی وارد شود، میتواند کیفیت برنامههای پیشگیری را افزایش دهد. جرمشناسی محیطی نیز تأکید میکند که شناخت دقیق از مکان و موقعیت، برای کاهش فرصتهای جرم ضروری است (Crowe, 2000).

نخستین سطح مشارکت مردم، سطح شناختی است. در این سطح، مردم محله به عنوان منبع اطلاعات محلی و تجربه زیسته عمل میکنند. بسیاری از طرحهای شهری به دلیل آنکه بدون شناخت واقعی از نیازها و الگوهای رفتاری ساکنان طراحی میشوند، به نتایج پایدار نمیرسند. در بافتهای فرسوده، ممکن است از نگاه بیرونی، اولویت اصلی نوسازی یک گذر یا مرمت یک بنا باشد، اما از نگاه ساکنان، مشکل اصلی تاریکی شبانه، تجمع افراد مزاحم، نبود فضای امن برای کودکان یا رهاشدگی یک خانه مخروبه باشد. مطالعات مربوط به رابطه مکان و جرم نشان میدهد که جرم با ویژگیهای خاص محیطی و اجتماعی مکان ارتباط دارد و برای تحلیل آن باید به جزئیات فضایی توجه کرد (Ahmadabadi et al., 2008). بنابراین، مشارکت مردم در شناسایی نقاط ناامن، تهیه نقشه ذهنی امنیت محله، گزارش فضاهای بیدفاع و تعیین اولویتهای مداخله، یکی از نخستین گامهای پیشگیری محلهمحور

است. در این سطح، مردم نه مجری سیاست، بلکه تولیدکننده شناخت برای سیاستگذاری هستند.

سطح دوم مشارکت، سطح ارتباطی است. جرم و ناامنی در محله زمانی تشدید میشود که ارتباط میان ساکنان، و نیز ارتباط میان مردم و نهادهای رسمی، ضعیف باشد. وقتی همسایگان یکدیگر را نمیشناسند، نسبت به مشکلات مشترک گفتوگو نمیکند، از گزارش تخلفات میترسند یا به نتیجه پیگیریها اعتماد ندارند، بیتفاوتی اجتماعی افزایش مییابد. نظریه سرمایه اجتماعی نشان میدهد که اعتماد و شبکههای اجتماعی، توان جامعه برای اقدام جمعی را افزایش میدهد (Putnam, 2000). در سطح محله، این شبکهها میتوانند از طریق روابط همسایگی، مسجد، مدرسه، کسبه، معتمدان، گروههای محلی و نشستهای محلهای شکل بگیرند. اگر این شبکهها تقویت شوند، مردم سریعتر از مشکلات آگاه میشوند، هشدارها را منتقل میکنند، خانوادههای آسیبپذیر را شناسایی میکنند و به جای کنارهگیری، برای حل مسئله با یکدیگر همکاری میکنند. مفهوم کارآمدی جمعی نیز نشان میدهد که انسجام اجتماعی و آمادگی برای اقدام در جهت خیر عمومی، میتواند با کاهش جرم ارتباط داشته باشد (Sampson et al., 1997). بنابراین، یکی از وظایف مهم مدیریت شهری و سیاست جنایی مشارکتی، ایجاد بستر ارتباطی پایدار میان مردم و نهادهای رسمی است.

سطح سوم مشارکت، سطح عملی است. در این سطح، مردم از شناخت و ارتباط فراتر میروند و در اقدامات مشخص کاهش جرم مشارکت میکنند. گزارشدهی جرائم، تخلفات و نقاط ناامن یکی از مصادیق این مشارکت است. در محلات فرسوده، بسیاری از جرائم خرد و بینظمیها ابتدا توسط ساکنان مشاهده میشود. اگر سازوکار گزارشدهی امن، محرمانه، ساده و قابل اعتماد وجود داشته باشد، مردم میتوانند اطلاعات مهمی درباره خانهای رها شده، خرید و فروش مواد مخدر، تجمع افراد مزاحم، سرقتهای خرد، تخریب اموال عمومی و نقاط تاریک محله ارائه دهند. با این حال،

که در آن امکان نظارت طبیعی، قلمروپذیری و احساس مالکیت وجود داشته باشد، کمتر مستعد بزهکاری است (Newman, 1972). رویکرد طراحی محیطی نیز بر روشنائی، کنترل دسترسی، حذف نقاط کور، نگهداری مناسب و فعالسازی فضاهای عمومی تأکید میکند (Crowe, 2000). مردم محله در این زمینه میتوانند نقاط ناامن را شناسایی کنند، روشنائی معابر را مطالبه کنند، در پاکسازی فضاهای رهاشده مشارکت داشته باشند، خانههای متروکه خطرناک را گزارش دهند، از فضاهای عمومی مراقبت کنند و در زیباسازی و احیای محیط محله نقش ایفا کنند. پژوهشهای داخلی نیز نشان دادهاند که طراحی محیطی و بهبود کیفیت فضا میتواند در پیشگیری از جرم و افزایش امنیت شهری مؤثر باشد (Bayat Rostami, 2010).

مشارکت در تصمیمگیری شهری بعد دیگر نقش مردم است. یکی از آسیبهای برنامههای نوسازی و بازآفرینی شهری آن است که گاه از بالا به پایین و بدون دخالت واقعی ساکنان طراحی میشوند. چنین برنامههایی ممکن است با نیازهای واقعی محله هماهنگ نباشند یا حتی موجب کاهش اعتماد مردم شوند. مردم محله باید در تصمیمگیری درباره اصلاح معابر، نصب روشنائی، ایجاد فضاهای عمومی، تعیین اولویتهای خدماتی، ساماندهی خانههای متروکه، برنامههای فرهنگی و طرحهای امنیتی مشارکت داشته باشند. حضور مردم در جلسات محلهای، شوراهای محلی، دفاتر تسهیلگری و ارتباط مستقیم با شهرداری و پلیس میتواند سیاستگذاری را واقعیت کند. حقوق اداری و مدیریت عمومی نشان میدهد که سیاستهای محلی زمانی کارآمدترند که با نیازهای واقعی مردم، پاسخگویی نهادی و هماهنگی اجرایی همراه باشند (Tabatabaei Motameni, 2023). مشارکت در تصمیمگیری همچنین احساس مالکیت مردم نسبت به محله را افزایش میدهد و آنان را از وضعیت انفعال خارج میکند.

گزارشدهی زمانی مؤثر است که مردم از پیامدهای آن نترسند و نتیجه گزارش خود را در عمل مشاهده کنند. اگر شهروند احساس کند گزارش او بیاثر است یا ممکن است برای او مزاحمت ایجاد کند، انگیزه مشارکت کاهش مییابد. سیاست جنایی مشارکتی باید میان مشارکت مردم و حمایت قانونی از آنان پیوند برقرار کند، زیرا مشارکت بدون امنیت و اعتماد، پایدار نخواهد بود (Abbasi, 2022).

یکی دیگر از مصادیق مشارکت عملی، تشکیل گروههای همیاری محلی است. این گروهها میتوانند در سطح کوچه، محله، مسجد، مدرسه یا خانه محله شکل بگیرند و وظیفه آنها شناسایی مشکلات، انتقال اطلاعات، حمایت از قربانیان، کمک به سالمندان، پیگیری مطالبات خدماتی و افزایش حضور اجتماعی باشد. نکته مهم آن است که این گروهها نباید جایگزین پلیس شوند و نباید وارد برخورد مستقیم، تعقیب افراد، تهدید، برچسبزی یا مجازات خودسرانه شوند. نقش مردم در سیاست جنایی مشارکتی، نقش قانونی، مدنی و پیشگیرانه است، نه نقش کیفری و سرکوبگرانه. نظریه کنترل اجتماعی نیز بر اهمیت پیوندهای اجتماعی و مشارکت در کاهش رفتارهای منحرف تأکید دارد، اما این کنترل باید در قالب هنجارهای اجتماعی، مراقبت جمعی و همکاری مشروع صورت گیرد (Hirschi, 1969). گروههای همیاری محلی اگر آموزش ببینند، شرح وظایف روشن داشته باشند و با پلیس، شهرداری و شوراهای محلی ارتباط رسمی برقرار کنند، میتوانند به یکی از ابزارهای مهم افزایش نظارت غیررسمی تبدیل شوند.

مشارکت مردم در بهبود محیط فیزیکی نیز از مهمترین ابعاد کاهش جرم در بافتهای فرسوده است. بخش قابل توجهی از ناامنی در این محلات با کیفیت محیط ارتباط دارد. کوچههای تاریک، فضاهای متروکه، دیوارهای مخروبه، زمینهای رهاشده، نبود دید کافی، نقاط کور و نبود فعالیت اجتماعی، فرصت جرم و ترس از جرم را افزایش میدهد. نظریه فضاهای قابل دفاع نشان میدهد که محیطی

شناسایی دانش‌آموزان در معرض آسیب، ارتباط با خانواده‌ها و همکاری با مددکاران اجتماعی، در پیشگیری رشد‌مدار نقش داشته باشند (Paknahad, 2015).

شوراهای محلی، معتمدان و دفاتر تسهیلگری نیز می‌توانند حلقه اتصال مردم و نهادهای رسمی باشند. معتمدان محله معمولاً از اعتماد اجتماعی برخوردارند و می‌توانند مطالبات مردم را منتقل کنند، اختلافات خرد را پیش از تشدید شناسایی نمایند و زمینه مشارکت را فراهم سازند. دفاتر تسهیلگری اگر صرفاً به امور کالبدی محدود نشوند، می‌توانند در تهیه نقشه نقاط ناامن، برگزاری نشستهای محله‌ای، ارتباط با شهرداری، پلیس، بهزیستی، آموزش و پرورش و نهادهای فرهنگی نقش داشته باشند. مطالعات مربوط به فضاهای بیدفاع شهری نشان می‌دهد که شناسایی دقیق نقاط آسیب‌پذیر و مداخله هماهنگ در آنها برای کاهش ناامنی ضروری است (Ziari, 2016). همچنین مطالعات مربوط به کاربری اراضی نشان می‌دهد که مدیریت فضا و نوع استفاده از زمین در شکلگیری الگوهای جرم اهمیت دارد (Kalantari & Jabbari, 2013). بنابراین، دفاتر محلی می‌توانند داده‌های مردم را به زبان برنامه‌ریزی شهری و سیاستگذاری تبدیل کنند.

رابطه مشارکت مردم و احساس امنیت نیز باید به عنوان یکی از مهمترین نتایج این فرایند در نظر گرفته شود. احساس امنیت فقط تابع کاهش آمار جرم نیست، بلکه به کیفیت محیط، مشاهده نظم، اعتماد به همسایگان، پاسخگویی نهادها و حضور مردم در فضاهای عمومی بستگی دارد. وقتی مردم ببینند که گزارشهای آنان پیگیری میشود، روشنایی معابر اصلاح میگردد، خانههای ره‌اشده ساماندهی میشود، پلیس با آنان گفتگو میکند، شهرداری به مطالبات محله‌ای پاسخ میدهد و همسایگان نسبت به یکدیگر بیتفاوت نیستند، احساس امنیت افزایش می‌یابد. از منظر جیکوبز، حضور مردم و زندگی فعال خیابانی خود یکی از منابع امنیت است (Jacobs, 1961). از منظر سرمایه اجتماعی نیز اعتماد و همکاری

مشارکت آموزشی و فرهنگی نیز نقشی اساسی در کاهش جرم دارد. بسیاری از شهروندان ممکن است ندانند چگونه باید تخلفات را گزارش کنند، در برابر خشونت خانگی یا کودک‌آزاری چه اقدامی انجام دهند، چگونه از اموال خود مراقبت کنند، چگونه نوجوانان را از رفتارهای پرخطر دور نگه دارند یا چگونه اختلافات خرد را بدون خشونت حل کنند. آموزش عمومی، حقوق شهروندی، مهارتهای زندگی، پیشگیری از اعتیاد، پیشگیری از سرقت، حل تعارض و آشنایی با سازوکارهای قانونی می‌تواند مردم را برای مشارکت مؤثر آماده کند. پیشگیری اجتماعی بر توانمندسازی افراد و نهادهای محلی تأکید دارد و آموزش را یکی از ابزارهای اصلی کاهش زمینهای جرم میداند (Paknahad, 2015). در محلات فرسوده اصفهان، مساجد، مدارس، فرهنگسراها، خانههای محله، مراکز مشاوره و دفاتر تسهیلگری می‌توانند پایگاه آموزش پیشگیرانه باشند. این آموزشها باید کاربردی، محله‌محور و متناسب با نیازهای واقعی ساکنان طراحی شوند، نه صرفاً در قالب همایشهای عمومی و مقطعی.

نهادهای محلی در تقویت مشارکت مردم نقش واسطه‌ای دارند. مسجد در بسیاری از محلات اصفهان فقط محل عبادت نیست، بلکه پایگاه ارتباط اجتماعی، اعتمادسازی، حمایت از خانواده‌های آسیب‌پذیر و بسیج ظرفیتهای مردمی است. اگر نقش مسجد در چارچوب فرهنگی، آموزشی و حمایتی تعریف شود، می‌تواند در کاهش جرم مؤثر باشد. مساجد می‌توانند جلسات آگاهی‌بخشی برگزار کنند، خانواده‌های نیازمند حمایت را شناسایی کنند، مردم را به همکاری با نهادهای رسمی تشویق کنند و اخلاق اجتماعی را تقویت نمایند. البته این نقش باید از مداخله مستقیم در امور انتظامی یا برخورد خودسرانه فاصله داشته باشد. مدرسه نیز یکی از مهمترین نهادهای پیشگیری اجتماعی است، زیرا بسیاری از مسیرهای آسیب و بزهکاری از کودکی و نوجوانی آغاز میشود. مدارس در محلات فرسوده می‌توانند با آموزش مهارتهای زندگی،

مشارکت مردم بدون حمایت حقوقی و محرمانگی اطلاعات شکل نمیگیرد. سیاست جنایی مشارکتی باید میان مسئولیتپذیری شهروندان و حمایت قانونی از آنان تعادل برقرار کند (Abbasi, 2022). اگر شهروند بداند که گزارش او محرمانه میماند، نهاد مسئول آن را پیگیری میکند و در صورت بروز خطر از حمایت قانونی برخوردار است، احتمال مشارکت افزایش مییابد. در غیر این صورت، سکوت، انفعال و بیاعتمادی ادامه خواهد یافت و فرصتهای جرم تداوم پیدا میکند.

چالش سوم، ضعف آگاهی حقوقی و اجتماعی شهروندان است. بسیاری از مردم ممکن است ندانند تفاوت جرم، تخلف، آسیب اجتماعی و اختلاف مدنی چیست؛ در برابر مزاحمت، خشونت خانگی، کودکآزاری، اعتیاد، سرقتهای خرد یا تهدید محلی چه اقدام قانونی باید انجام دهند؛ و چگونه میتوانند بدون به خطر انداختن خود یا نقض حقوق دیگران با نهادهای رسمی همکاری کنند. این ضعف آگاهی گاهی موجب انفعال و گاهی موجب مداخله نادرست میشود. پیشگیری اجتماعی بر آموزش و توانمندسازی مردم تأکید دارد، زیرا جامعه ناآگاه نمیتواند مشارکتی مؤثر و قانونی در کاهش جرم داشته باشد (Paknahad, 2015). بنابراین، آموزش حقوق شهروندی، شیوه گزارشدهی، مهارت حل تعارض، پیشگیری از خشونت، مراقبت از کودکان و نوجوانان و آشنایی با نهادهای حمایتی باید بخشی از برنامههای محلهمحور در بافتهای فرسوده اصفهان باشد.

چالش چهارم، نبود ساختار پایدار برای مشارکت است. بسیاری از برنامههای محلهای به صورت مقطعی، مناسبتی یا تبلیغاتی اجرا میشوند و پس از مدتی از میان میروند. مشارکت مردم اگر در قالب ساختارهای روشن، قابل ارزیابی و متصل به نهادهای رسمی سازماندهی نشود، به اقدامات پراکنده و فردی محدود میشود. از منظر حقوق اداری، اجرای سیاست عمومی نیازمند سازمان، صلاحیت، هماهنگی، پاسخگویی و استمرار است.

جمعی میتواند احساس حمایت و تعلق ایجاد کند (Putnam, 2000). در نتیجه، مشارکت مردم هم میتواند فرصتهای واقعی جرم را کاهش دهد و هم ترس از جرم را کم کند. این دو اثر یکدیگر را تقویت میکنند؛ هرچه مردم بیشتر در محله حضور داشته باشند، فضا امنتر میشود و هرچه فضا امنتر شود، مردم بیشتر در آن حضور مییابند.

چالشها و الگوی پیشنهادی سیاست جنایی مشارکتی در محلات فرسوده اصفهان

با وجود اهمیت مشارکت مردم در کاهش جرم، تحقق آن در محلات فرسوده با چالشهای متعددی روبرو است. نخستین چالش، بیاعتمادی بخشی از شهروندان به نهادهای رسمی است. اگر مردم احساس کنند گزارش آنان پیگیری نمیشود، جلسات محلهای نتیجه عملی ندارد، شهرداری فقط وعده میدهد، پلیس صرفاً در موقعیتهای بحرانی حاضر میشود یا دستگاههای مسئول یکدیگر را مقصر میدانند، انگیزه مشارکت کاهش مییابد. سرمایه اجتماعی فقط در روابط میان مردم خلاصه نمیشود، بلکه اعتماد به نهادها نیز برای اقدام جمعی ضروری است (Putnam, 2000). در محلات فرسوده، بیاعتمادی نهادی ممکن است به دلیل تجربه طولانی رهاشدگی، وعدههای محققنشده، تبعیض خدماتی یا ضعف پاسخگویی شکل گرفته باشد. بنابراین، نخستین گام برای تقویت مشارکت، اعتمادسازی از طریق اقدام عملی، شفافیت، پیگیری گزارشها و اعلام نتیجه به مردم است. مشارکت زمانی پایدار میشود که مردم آثار آن را در محیط زندگی خود ببینند.

چالش دوم، ترس از انتقام، مزاحمت یا برچسبزدی است. در برخی محلات، شهروندان ممکن است از گزارش تخلفات یا معرفی نقاط جرمخیز خودداری کنند، زیرا نگراناند هویت آنان آشکار شود یا با تهدید و مزاحمت روبرو شوند. این ترس بهویژه در مورد جرائمی مانند خرید و فروش مواد مخدر، مزاحمتهای محلی، خشونت یا جرائم تکرارشونده جدیتر است. در چنین شرایطی،

برنامه‌های پیشگیری از جرم در بافتهای فرسوده باید با حمایت اجتماعی، اشتغال خرد، خدمات مشاوره‌ای، تقویت کسبوکارهای محلی و برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی همراه باشد. مشارکت مردم زمانی پایدارتر میشود که آنان احساس کنند سیاستهای محله‌ای فقط از آنان انتظار همکاری ندارد، بلکه به نیازهای واقعی آنان نیز پاسخ میدهد.

بر اساس این چالشها، الگوی پیشنهادی مقاله برای شهر اصفهان، الگوی سیاست جنایی مشارکتی محله‌محور است. این الگو بر این فرض استوار است که کاهش جرم در بافتهای فرسوده باید از ترکیب شناخت محلی، مشارکت سازمانیافته، اصلاح محیط، تقویت سرمایه اجتماعی، حمایت حقوقی و پاسخگویی نهادی حاصل شود. در این الگو، مردم نقش اصلی در شناسایی مشکلات و مشارکت اجتماعی دارند، اما نهادهای رسمی مسئول تأمین امنیت، خدمات، حمایت قانونی و اجرای مداخله‌های لازم باقی میمانند. سیاست جنایی مشارکتی باید از نگاه صرفاً کیفری فاصله بگیرد و در کنار پلیس و دستگاه قضایی، ظرفیت شهرداری، شوراهای محلی، مدارس، مساجد، دفاتر تسهیلگری و نهادهای حمایتی را نیز فعال کند (Abbasi, 2022). چنین الگویی با پیشگیری اجتماعی سازگار است، زیرا به جای تمرکز صرف بر مجازات پس از وقوع جرم، بر کاهش زمینها و فرصتهای بزهکاری تأکید دارد (Paknahad, 2015).

در مرحله نخست این الگو، شناسایی محله‌ای باید انجام شود. شناسایی محله‌ای به معنای تهیه تصویری دقیق از نقاط ناامن، فضاهای بیدفاع، مسیرهای تاریک، خانه‌های متروکه، زمینهای رهاشده، کمبودهای خدماتی، محله‌های تجمع آسیبزا و گروههای در معرض خطر است. این شناسایی نباید فقط توسط کارشناسان بیرونی انجام شود، بلکه باید با مشارکت مستقیم ساکنان صورت گیرد. مطالعات جرم‌شناسی محیطی نشان میدهد که ویژگیهای فضا و کیفیت طراحی میتواند فرصت جرم را افزایش یا کاهش دهد

(Tabatabaei Motameni, 2023). در محلات فرسوده، لازم است نهادهایی مانند کمیته محله‌ای پیشگیری از جرم، گروههای همیاری محلی، سامانه گزارشدهی محرمانه، نشستهای منظم مردم با شهرداری و پلیس، و دفاتر تسهیلگری فعال ایجاد یا تقویت شوند. این ساختارها باید شرح وظایف مشخص داشته باشند و نقش مردم، شهرداری، پلیس، شورا، مدرسه، مسجد و نهادهای حمایتی در آنها روشن باشد.

چالش پنجم، خطر مداخله خودسرانه است. مشارکت مردم در کاهش جرم نباید به معنای اجرای عدالت خیابانی، تعقیب افراد، برچسب‌زنی، نقض حریم خصوصی، خشونت محلی یا برخورد خارج از قانون باشد. حقوق کیفری بر اصل قانونی بودن جرم و مجازات و صلاحیت نهادهای رسمی در برخورد با جرم تأکید دارد (Ardabili, 2017). مردم میتوانند گزارش دهند، مطالبه کنند، از قربانیان حمایت کنند، در بهبود محیط مشارکت کنند و از طریق نهادهای قانونی پیگیری نمایند، اما حق ندارند جای پلیس، دادگاه یا نهادهای رسمی بنشینند. این تفکیک برای حفظ حقوق شهروندی و جلوگیری از آسیبهای جدید ضروری است. سیاست جنایی مشارکتی زمانی مشروع و مؤثر است که مشارکت را در چارچوب قانون، آموزش، نظارت و پاسخگویی تعریف کند (Najafi Abrandabadi, 2011).

چالش ششم، فقر و مشکلات معیشتی در برخی محلات فرسوده است. در محله‌ای که مردم با بیکاری، اجاره‌نشینی، فقر، بدهی، ناپایداری شغلی و مشکلات روزمره معیشت روبرو هستند، مشارکت اجتماعی ممکن است در اولویت قرار نگیرد. فقر و محرومیت، علاوه بر آنکه میتواند زمینه برخی آسیبها را افزایش دهد، ظرفیت مردم برای حضور داوطلبانه در برنامه‌های محلی را نیز کاهش میدهد. جامعه‌شناسی شهری نشان میدهد که آسیبهای اجتماعی در محلات محروم اغلب با ضعف فرصتهای اقتصادی و خدماتی همراه است (Tabrizi, 2013). به همین دلیل،

فضاهای اصلاح‌شده مشارکت داشته باشند. تجربه مطالعات داخلی نیز نشان می‌دهد که طراحی محیطی وقتی با نیازهای واقعی محله هماهنگ باشد، میتواند در افزایش امنیت شهری اثرگذار شود (Bayat Rostami, 2010).

در مرحله چهارم، مداخله اجتماعی و فرهنگی باید اجرا شود. اصلاح محیط بدون تقویت سرمایه اجتماعی و حمایت اجتماعی کافی نیست. در محلات فرسوده، باید برنامه‌هایی برای آموزش حقوق شهروندی، پیشگیری از اعتیاد، مهارتهای زندگی، حل اختلاف، حمایت از کودکان و نوجوانان، مشاوره خانواده، فعالیتهای ورزشی و فرهنگی، و تقویت روابط همسایگی طراحی شود. مدرسه، مسجد، خانه محله، فرهنگسرا و دفاتر تسهیلگری میتوانند پایگاه اجرای این برنامهها باشند. نظریه کنترل اجتماعی نشان می‌دهد که پیوندهای اجتماعی و تعلق به ارزشهای مشترک در کاهش رفتارهای منحرف نقش دارند (Hirschi, 1969). بنابراین، اگر محله فقط از نظر کالبدی نوسازی شود اما خانوادهها، نوجوانان، روابط همسایگی و اعتماد اجتماعی تقویت نشوند، امنیت پایدار به دست نخواهد آمد. سیاست جنایی مشارکتی باید میان مداخله اجتماعی و مداخله محیطی پیوند برقرار کند (Najafi Abrandabadi, 2011).

در مرحله پنجم، ارزیابی و پاسخگویی باید در الگو گنجانده شود. هر برنامه محله‌محور باید شاخصهای روشن داشته باشد؛ از جمله میزان مشارکت مردم، تعداد گزارشهای ثبت‌شده، میزان پیگیری گزارشها، کاهش نقاط تاریک و بیدفاع، رضایت ساکنان، افزایش احساس امنیت، کاهش بینظمیهای محلی و بهبود ارتباط مردم با نهادهای رسمی. اگر نتایج برنامهها به مردم اعلام نشود، اعتماد کاهش می‌یابد و مشارکت تضعیف میشود. از منظر مدیریت عمومی، پاسخگویی و شفافیت شرط استمرار سیاستهای محلی است (Tabatabaei Motameni, 2023). بنابراین، شهرداری، شورا، پلیس و دفاتر تسهیلگری باید به مردم نشان دهند که

(Crowe, 2000). همچنین پژوهشهای مربوط به فضاهای بیدفاع شهری نشان داده‌اند که شناسایی نقاط آسیب‌پذیر برای مداخله امنیتی و شهری ضروری است (Ziari, 2016). بنابراین، مردم محله باید در تهیه نقشه امنیت محله مشارکت کنند و تجربه زیسته خود را در اختیار مدیریت شهری و نهادهای انتظامی قرار دهند.

در مرحله دوم، سازماندهی مشارکت باید صورت گیرد. مردم اگر فقط به صورت فردی و پراکنده اقدام کنند، اثر مشارکت محدود خواهد بود. لازم است گروههای همیاری محلی، کمیتههای محلهای پیشگیری از جرم، جلسات منظم با پلیس و شهرداری، و شبکههای ارتباطی میان مسجد، مدرسه، شورا و دفاتر تسهیلگری ایجاد شود. این سازماندهی باید به گونهای باشد که هم از ظرفیت مردم استفاده کند و هم از مداخله خودسرانه جلوگیری نماید. نظریه سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد که شبکهها و اعتماد، ظرفیت اقدام جمعی را افزایش میدهد (Putnam, 2000). کارآمدی جمعی نیز نشان می‌دهد که انسجام اجتماعی همراه با آمادگی برای اقدام در جهت خیر عمومی، در امنیت محلهای اهمیت دارد (Sampson et al., 1997). بنابراین، سازماندهی مشارکت باید هدفمند، آموزش‌محور و متصل به نهادهای رسمی باشد.

در مرحله سوم، مداخله محیطی ضروری است. مداخله محیطی شامل روشنایی معابر، حذف نقاط کور، پاکسازی زمینهای رهاشده، ساماندهی خانههای متروکه، زیباسازی دیوارها، ایجاد فضاهای کوچک فراغتی، اصلاح مسیرهای ناامن و افزایش قابلیت نظارت طبیعی است. نظریه فضاهای قابل دفاع بر اهمیت قلمروپذیری، نظارت طبیعی و مالکیت‌پذیری فضا تأکید دارد (Newman, 1972). طراحی محیطی نیز نشان می‌دهد که اصلاح کالبد میتواند فرصت جرم را کاهش دهد (Crowe, 2000). با این حال، مداخله محیطی نباید صرفاً مهندسی و از بالا به پایین باشد. مردم باید در تعیین اولویتهای، شناسایی نقاط خطرناک و نگهداری از

مشارکت آنان چگونه به تصمیم، اقدام و تغییر عملی تبدیل شده است. این پاسخگویی، سرمایه اجتماعی نهادی را افزایش میدهد و زمینه مشارکت بعدی را فراهم میکند.

بر پایه این الگو، چند پیشنهاد اجرایی و سیاستی برای محلات فرسوده اصفهان قابل طرح است. تشکیل کمیته محلهای پیشگیری از جرم با حضور نمایندگان مردم، شهرداری، پلیس، مسجد، مدرسه، بهزیستی و دفاتر تسهیلگری میتواند نخستین گام باشد. ایجاد سامانه محرمانه گزارشدهی برای نقاط ناامن، خانههای رهاشده، روشنایی معابر و تخلفات محلی نیز ضروری است. تهیه نقشه نقاط ناامن با مشارکت ساکنان، برگزاری نشستهای ماهانه میان مردم، شهرداری منطقه و پلیس محله، آموزش حقوق شهروندی و پیشگیری از جرم در مساجد و مدارس، استفاده از ظرفیت هیئتهای مذهبی برای حمایت اجتماعی، اجرای طرح روشنایی با اولویتبندی مردمی، ساماندهی بناهای متروکه، ایجاد فضاهای کوچک ورزشی و فرهنگی برای جوانان، حمایت از کسبوکارهای محلی و ارزیابی سالانه طرحها بر اساس احساس امنیت و میزان مشارکت، از جمله اقداماتی است که میتواند به تحقق الگوی پیشنهادی کمک کند. این پیشنهادها زمانی موفق خواهند بود که پراکنده، مقطعی و نمایشی نباشند، بلکه در قالب برنامههای پایدار، محلهمحور و پاسخگو اجرا شوند.

نتیجهگیری

بافتهای فرسوده شهری را نمیتوان صرفاً مسائلهای کالبدی، عمرانی یا فنی دانست. این بافتها در نقطه اتصال شهر، جامعه، حقوق، امنیت و مدیریت عمومی قرار دارند. فرسودگی بناها، تاریکی معابر، خانههای رهاشده، کمبود خدمات، ضعف فضاهای عمومی، فقر، بیثباتی سکونتی و کاهش روابط همسایگی، در کنار یکدیگر شرایطی ایجاد میکنند که میتواند احساس ناامنی و فرصتهای ارتکاب جرم را افزایش دهد. بنابراین، پاسخ به جرم در چنین محلاتی نیز نباید فقط به مداخله کیفری پس از وقوع جرم محدود

شود. امنیت پایدار در محلات فرسوده زمانی شکل میگیرد که همزمان به اصلاح محیط، تقویت روابط اجتماعی، اعتمادسازی نهادی، حمایت از گروههای آسیبپذیر و مشارکت واقعی ساکنان توجه شود.

مردم محلات فرسوده اصفهان در این فرایند نقشی اساسی دارند. آنان به دلیل زندگی روزمره در محله، شناخت دقیقی از نقاط ناامن، مسیرهای تاریک، خانههای متروکه، فضاهای رهاشده، خانوادههای در معرض آسیب و الگوهای بینظمی دارند. این شناخت محلی اگر وارد سیاستگذاری شهری و جنایی شود، میتواند برنامههای پیشگیری را واقعتر و کارآمدتر سازد. مردم میتوانند از طریق گزارشدهی امن، حضور در تصمیمگیریهای محلهای، تشکیل گروههای همیاری، مشارکت در پاکسازی و بهسازی محیط، حمایت از قربانیان، مراقبت از کودکان و نوجوانان، آموزش عمومی، همکاری با پلیس و شهرداری و تقویت روابط همسایگی در کاهش جرم نقشآفرینی کنند. این مشارکت، هم فرصتهای واقعی جرم را کاهش میدهد و هم احساس امنیت و تعلق محلهای را تقویت میکند.

با این حال، مشارکت مردم نباید به معنای انتقال مسئولیت دولت و نهادهای عمومی به شهروندان باشد. تأمین امنیت، ارائه خدمات شهری، حمایت اجتماعی، برخورد قانونی با جرم و حفظ حقوق شهروندی، همچنان وظیفه نهادهای رسمی است. مردم میتوانند شریک تولید امنیت باشند، اما جایگزین پلیس، شهرداری، دستگاه قضایی یا نهادهای حمایتی نیستند. مشارکت محلهای تنها زمانی مشروع و مؤثر است که قانونی، آموزشمحور، ایمن، پاسخگو و سازمانیافته باشد. اگر مشارکت بدون حمایت حقوقی، بدون آموزش و بدون نظارت شکل گیرد، ممکن است به مداخله خودسرانه، برچسبزدی، نقض حریم خصوصی یا بیاعتمادی بیشتر منجر شود. بنابراین، سیاست جنایی مشارکتی باید مرز روشن میان

آگاه و مورد حمایت در فرایند تولید امنیت شناخته شوند. اگر مردم احساس کنند که صدای آنان شنیده میشود، گزارشهای آنان پیگیری میگردد، محیط زندگی آنان بهبود مییابد و نهادهای رسمی نسبت به مسائل محله پاسخگو هستند، مشارکت آنان افزایش خواهد یافت. در مقابل، بیاعتمادی، رهاشدگی، فقر، نبود حمایت و سیاستهای مقطعی میتواند هرگونه برنامه پیشگیرانه را تضعیف کند. بنابراین، مقاله حاضر بر این نتیجه تأکید دارد که امنیت در بافتهای فرسوده نه با مجازات صرف و نه با نوسازی کالبدی صرف به دست میآید، بلکه حاصل پیوند میان مردم، محله، نهادهای رسمی، عدالت شهری و سیاست جنایی مشارکتی است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Urban deteriorated neighborhoods constitute one of the most important spatial, social, and criminological challenges of contemporary cities, because they combine physical decay, institutional inefficiency, social vulnerability, weakened neighborhood relations, and declining public confidence in formal mechanisms of urban governance. The present study, entitled "The Role of Residents of Deteriorated Neighborhoods in Crime Reduction: A Case Study of Isfahan City," examines the role of local residents in reducing crime in deteriorated urban areas by focusing on the city of Isfahan. The central premise of the study is that crime in deteriorated neighborhoods cannot be understood merely as the outcome of individual criminal intent or as a phenomenon that should be addressed exclusively through punitive and police-centered responses. Rather, crime in such neighborhoods emerges within a complex

همکاری مدنی مردم و وظایف رسمی نهادهای قانونی را حفظ کند.

الگوی مطلوب برای محلات فرسوده اصفهان، الگوی پیشگیری مشارکتی محله‌محور است. این الگو باید با شناسایی دقیق نقاط ناامن آغاز شود، سپس مشارکت مردم در قالب ساختارهای پایدار سازماندهی گردد، مداخله‌های محیطی و اجتماعی به صورت هماهنگ اجرا شود و در نهایت، نتایج برنامه‌ها به‌طور منظم ارزیابی و به مردم گزارش شود. در این الگو، مسجد، مدرسه، شورای محله، معتمدان، دفاتر تسهیلگری، شهرداری، پلیس، نهادهای حمایتی و خود ساکنان، هر یک نقشی مشخص و مکمل دارند. چنین الگویی میتواند از نگاه صرفاً کیفری و کالبدگرایانه فاصله بگیرد و امنیت را به عنوان محصول مشترک عدالت شهری، اعتماد اجتماعی، کیفیت محیط و مشارکت شهروندان بازتعریف کند.

در نهایت، کاهش جرم در محلات فرسوده اصفهان نیازمند آن است که مردم از وضعیت انفعال خارج شوند و به عنوان کنشگران فعال، interaction of environmental disorder, social disorganization, reduced informal social control, weak public services, insufficient lighting, narrow and poorly monitored passages, abandoned buildings, and the erosion of collective responsibility. Security, in this sense, is not limited to the statistical absence of crime, but includes the residents' lived sense of safety, confidence, social trust, and their ability to use public spaces without fear (Mirarab, 2000). Classical urban criminology has long emphasized that crime is not randomly distributed across the urban landscape; instead, it tends to concentrate in areas where poverty, residential instability, migration, social disorganization, and weak local institutions intersect (Shaw & McKay, 1942). This study therefore approaches deteriorated neighborhoods in Isfahan not simply as physical spaces requiring reconstruction, but as socio-spatial environments in which crime prevention

requires the active participation of residents, local institutions, and public authorities.

The theoretical framework of the study is grounded in participatory criminal policy, social control theory, social capital theory, environmental criminology, defensible space theory, routine activity theory, and crime prevention through environmental design. Participatory criminal policy expands the scope of crime control beyond punishment, prosecution, and formal criminal justice by emphasizing preventive, social, cultural, spatial, and community-based measures (Najafi Abrandabadi, 2011). In this framework, residents are not passive recipients of security services, nor are they merely victims or complainants after the occurrence of crime; rather, they are active partners in producing neighborhood security. Social control theory explains that stronger social bonds, neighborhood attachment, shared norms, and participation in collective life can reduce the likelihood of deviant and criminal behavior (Hirschi, 1969). Social capital theory further clarifies that networks of trust, reciprocity, and collective action strengthen the capacity of residents to respond to local problems, report disorder, support vulnerable families, and cooperate with official institutions (Putnam, 2000). The concept of collective efficacy is particularly relevant here, because neighborhoods with stronger social cohesion and a shared willingness to intervene for the common good are better able to regulate disorder and prevent violence (Sampson et al., 1997). From an environmental perspective, routine activity theory demonstrates that crime becomes more likely when a motivated offender, a suitable target, and the absence of a capable guardian converge in time and space (Cohen & Felson, 1979). In deteriorated neighborhoods, residents can function as part of this guardianship structure, not through direct confrontation or illegal intervention, but through natural surveillance, reporting,

collective presence, and cooperation with formal agencies.

Methodologically, the study adopts a descriptive-analytical approach and draws on documentary analysis, library research, field-oriented understanding, and the selective use of thesis-based findings relevant to deteriorated neighborhoods, crime reduction, public participation, and the city of Isfahan. The research intentionally avoids unrelated materials and focuses only on those elements that directly explain the relationship between urban deterioration, local participation, and crime prevention. Isfahan provides an appropriate case for this analysis because it contains historically significant neighborhoods that, despite their cultural and identity value, face various forms of physical decay and social vulnerability. In such areas, abandoned houses, deteriorated buildings, insufficient lighting, narrow alleys, unregulated spaces, limited recreational facilities, and weak urban services may contribute to insecurity or fear of crime. Previous studies on the relationship between place and crime indicate that the spatial organization of urban environments, land-use patterns, and the quality of urban spaces affect the distribution and opportunity structure of crime (Ahmadabadi et al., 2008). Similarly, research on urban land use and delinquency shows that incompatible land uses, neglected spaces, and poorly monitored areas can shape spatial patterns of offending (Kalantari & Jabbari, 2013). Studies of indefensible urban spaces also demonstrate that neglected, poorly lit, and weakly supervised spaces can intensify both actual vulnerability and perceived insecurity (Ziari, 2016). Accordingly, the study does not treat official crime statistics as the only source of analysis, since many forms of disorder, fear, petty crime, and local insecurity may remain underreported. Instead, residents' perceptions, local knowledge, and lived

experience are considered essential for understanding neighborhood security.

The findings of the study indicate that residents of deteriorated neighborhoods can contribute to crime reduction at cognitive, communicative, practical, and institutional levels. At the cognitive level, residents possess detailed knowledge of unsafe routes, abandoned buildings, dark alleys, informal gathering points, vulnerable families, and spaces where disorder repeatedly occurs. This knowledge is vital for designing effective neighborhood-based prevention policies, because formal institutions often lack access to the fine-grained spatial and social realities of daily neighborhood life. At the communicative level, residents can transmit warnings, identify emerging problems, share information through neighborhood networks, and build bridges between local communities and official institutions. This dimension is closely linked to social capital, because trust and communication networks increase the possibility of collective action (Putnam, 2000). At the practical level, residents can participate in safe and confidential crime reporting, environmental clean-up, demands for street lighting, protection of public spaces, support for victims, assistance to children and adolescents at risk, and participation in cultural and educational programs. At the institutional level, participation becomes sustainable when it is organized through neighborhood councils, local assistance groups, mosques, schools, facilitation offices, regular meetings with police and municipal authorities, and local crime prevention committees. Crime prevention through environmental design confirms that lighting, natural surveillance, territorial reinforcement, access control, maintenance, and the activation of public spaces can reduce opportunities for crime (Crowe, 2000). Defensible space theory similarly emphasizes that spaces with clear boundaries, visibility,

and a sense of collective ownership are less vulnerable to crime (Newman, 1972). However, these environmental strategies are most effective when combined with residents' participation, because local inhabitants are best positioned to identify the spaces that require urgent intervention.

The study also identifies several challenges that limit public participation in crime reduction in deteriorated neighborhoods. The first challenge is distrust toward formal institutions. If residents believe that their reports are ignored, that municipal authorities do not respond, or that police interventions are only reactive, their motivation to participate declines. The second challenge is fear of retaliation, especially when residents are expected to report drug-related activity, repeated harassment, local offenders, or other sensitive forms of disorder. Without confidentiality and legal protection, participation remains fragile. The third challenge is weak legal and civic awareness. Many residents may not know how to report crime, how to distinguish between crime, civil dispute, and social harm, or how to cooperate with authorities without violating the rights of others. Preventive criminology stresses the importance of education, empowerment, and early social intervention in reducing the roots of crime (Paknahad, 2015). The fourth challenge is the absence of stable participatory structures. Temporary campaigns, symbolic meetings, and short-term initiatives cannot create sustainable security unless they are transformed into accountable local mechanisms. Administrative law also indicates that effective public policy requires institutional coordination, clear responsibilities, continuity, and accountability (Tabatabaei Motameni, 2023). The fifth challenge is the risk of vigilantism or arbitrary intervention. Public participation must never mean replacing the police, courts, or legal authorities. General criminal law requires that

reactions to crime remain within the framework of legality, due process, and the competence of authorized institutions (Ardabili, 2017). Finally, poverty, unemployment, residential instability, and livelihood pressures may weaken residents' ability or willingness to engage in voluntary neighborhood action, especially in areas already affected by social harms (Tabrizi, 2013).

In conclusion, the study argues that crime reduction in the deteriorated neighborhoods of Isfahan requires a participatory, neighborhood-based, socio-spatial, and institutionally coordinated model of criminal policy. Such a model must begin with the local identification of unsafe spaces and social vulnerabilities, continue through the organization of resident participation, integrate environmental improvement with social and cultural intervention, and end with regular evaluation and public accountability. Residents should be understood as active partners in producing security, but not as substitutes for the state, the municipality, the police, or the judiciary. Their role is to observe, report, cooperate, participate, demand accountability, support vulnerable groups, and contribute to the revitalization of neighborhood life within a legal and protected framework. Sustainable security in deteriorated neighborhoods cannot be achieved through punishment alone or through physical renovation alone. It requires rebuilding trust, strengthening social bonds, improving urban spaces, empowering local institutions, and ensuring that public authorities respond effectively to the knowledge and participation of residents. The case of Isfahan demonstrates that deteriorated neighborhoods can become safer when their inhabitants are no longer treated as passive victims of urban disorder, but as informed and capable actors in the collective production of neighborhood security.

References

- Abbasi, M. (2022). *Criminal Policy and Crime Prevention*. Mizan.
- Ahmadabadi, Z., Salehi, M., & Ahmadabadi, A. (2008). The relationship between place and crime. *Social Welfare Quarterly*, 8(27).
- Ardabili, M. A. (2017). *General Criminal Law, Volume 1* (51st ed.). Mizan.
- Bayat Rostami, Z. (2010). Investigating the role of environmental design in crime prevention and increasing urban security. *Journal of Urban Studies*.
- Cohen, L. E., & Felson, M. (1979). Social change and crime rate trends: A routine activity approach. *American Sociological Review*.
- Crowe, T. D. (2000). *Crime Prevention Through Environmental Design*. Butterworth-Heinemann.
- Hirschi, T. (1969). *Causes of Delinquency*. University of California Press.
- Jacobs, J. (1961). *The Death and Life of Great American Cities*. Random House.
- Kalantari, M., & Jabbari, H. (2013). Investigating the relationship between the type and extent of urban land use in the spatial formation of delinquency: Case study of District 19 of Tehran. *Human Geography Research Quarterly*.
- Mirarab, M. (2000). A brief look at the concept of security. *Baqir al-Ulum Political Science Quarterly*, 3(9).
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2011). *Criminology Lectures*. Faculty of Law, Shahid Beheshti University.
- Newman, O. (1972). *Defensible Space: Crime Prevention Through Urban Design*. Macmillan.
- Paknahad, A. (2015). *Preventive Criminology*. Majd Publications.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. Simon & Schuster.
- Sampson, R. J., Raudenbush, S. W., & Earls, F. (1997). Neighborhoods and violent crime: A multilevel study of collective efficacy. *Science*, 277.
- Shaw, C. R., & McKay, H. D. (1942). *Juvenile Delinquency and Urban Areas*. University of Chicago Press.
- Tabatabaei Motameni, M. (2023). *Administrative Law* (28th ed.). SAMT, Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities.
- Tabrizi, M. (2013). *Urban Sociology and Social Harms*. SAMT.
- Ziari, K. (2016). Investigating indefensible urban and local spaces: Case study of Harandi neighborhood, Tehran. *Journal of Urban Studies*.